

با اجازه مافوقترین نیروی قدرت و عظمت یک محیط سعادت درخشنده وحدت نوین جهانی

رهنمون حشمت الله دولتشاهی
کتاب گلهای راهنمایی جلد دوم

کوشش در دوستی و پرهیز از خدعه و جدائی

به آیین وحدت ریا می کنی
تودانی دلم پیش توست ای عزیز
برای چه زیباشدی این چنین
چرا آفت عقل و دین گشته ای
برای چه بر بوده ای قلب من
محبت ز نیکور خان خوش بود
الهی به قربان آوای تو
زاغوش گرمت وصالم بده
بیالبنه روی لبهای من
وداد و محبت رضای خداست
کرشمه کنی ناز و غمزه دمی
اگر عاقلی پیش پایت بین
که غفلت ز مهر و وفا میکنی
که آزار خلق خدا می کنی
که یغمادل و جان ما می کنی
که آهنگ دوری زمامی کنی
تو جان راز جانان جدامی کنی
تو دل را ز دلبر سوا می کنی
چو بلبل به بستان صلا می کنی
تو با پیر عاشق جفا می کنی
بهین عشق را پر بها می کنی
گره بر دو ابرو چرا می کنی
تو بامهر و رزان خطا می کنی
چو موری مرا زیر پا می کنی

باخلاق و الفاظ و آداب خوش

بدل رخنه در قلب جامی کنی

مقدر بود حشمت آخر بکام

رسد بر مراد، ارضفا می کنی

گوش به نا اهلان سپردن

سخن با کسی است که فرض کنید در اثر منطق صحیح و روش پاک و نیکوی وحدت، شیفته آن شده و مطالب عقلانی آن را پسندیده و بسوی آن می آید و بدان می گروید، اما بعداً در اثر ادامه ندادن به تفکر و تعقل و سنجش و یا گوش دادن به سخنان بی تعمق دیگران که به صورت تظاهر ریاکارانه به او عرضه می گردد، و یا در اثر غفلت خود وی، رشته مهر و الفت را می برد و می خواهد خود را جدا سازد، اما نمی داند که این حقایق مانند رودخانه خروشان است که پیش می آید و با خود خیر و برکت و سلامت به ارمغان می آورد. آیا می توان با کشیدن یک دیواره کوتاه، جلو چنین رودی را گرفت؟ آیا می توان با پشت کردن بدان، مانع از جریان آن گردید؟ خیر چنین نیست. رودخانه رحمت همچنان جریان دارد و کسی که بدان پشت می کند در حقیقت خود را از فیوضات آن محروم ساخته است.

راه وحدت یعنی مهر

و اما آن کسی که راه مهر و وفا را فراموش کرده از کلمه وحدت و مفهوم آن نیز غفلت نموده است، وقتی وحدتی را که به معنی مهر و وفا و اتصال است درک کرد و فهمید و دنبال آن را گرفت و لذت آنرا چشید، چگونه ممکن است آنرا ترک نماید؟ مگر آنکه فکر کنیم که از اصول مهر و وفائی که خاصیت اصل وحدت و بنیان این نعمت الهی است غفلت نموده است. در این صورت آیا می توان سخن دیگری گفت جز اینکه بگویم، با بریدن رشته الفت که ناشی از غفلت است، به آئین وحدت، ریا و تقصیر شده است؟

پیوند را محکمتر کن

تو خوب می دانی که وقتی به وحدت گرائیدی و به این سوی آمدی تا چه اندازه دل مرا نزد خود گرفتار کردی زیرا من به این حقیقت واقف بوده و هستم که همه ما یکی و متصل هستیم و جدائی ما فقط در اثر ندانستن و غفلت می باشد. هنگامی که فردی از افراد بشر در اثر آگاهی وحدت این حقیقت را دریافت و دست از جدائی کشید و نزدیک شد و نزدیکی طبیعی حقیقی خود را درک کرد و در این موضوع خود آگاه گردید و در عمل هم قدمهایی در راه این اتصال طبیعی برداشت ولی بعداً در مشی این راه راست که در آن گام زده خدای ناکرده تزلزلی در وی پدید آمد، مسلم است که باعث آزار خلق خدا شده است می دانی علت آزار آن چیست؟ انفصال و جدائی بدترین ناراحتی را ایجاد می نماید و چقدر سخت و ناراحت کننده است که کسی پیوند یابد و بعد رشته الفت را سست سازد.

فرق خیرخواه و مردم آزار

هر گاه مرام شخصی بر این قاعده استوار گردد که دیگران را خوشحال و راضی کند وجدان خود شخص هم

خوشحال است و بر عکس اگر کسی را ناراحت کند وجدان او ناراحت است. این است قاعده وجدان و تراوش وجدان در بشر. واکنش کار نیکو و نکوهیده در اینجا خوب دیده و احساس می شود. چون ارتباط ناگسستگی بین یزدان و مخلوق برقرار است هر گاه کسی کارهای نیک انجام داد خدا و وجدان او خوشحالند و اگر ضرر او به مردم رسید وجدانش کسل است که چرا کاری زشت انجام داد و خدا هم از او ناراضی است. آن کس که کارهای خیر می کند پیوسته نزد نفس خود خوشحال و بشاش است.

آئین دوست یابی

اصل آئین و راه و رسم وحدت دوست یابی است. خوب که مطلب را بشکافید و وضع را ببینید خواهید دید که وحدت آئین دوست یابی و برادری و محبت و صفا است. چاره دردهای امروز جهان جز اجرای این روش و آئین نخواهد بود. هر فتنه و مصیبتی که می شنوید و می بینید و هر گرفتاری و بدبختی که گریبانگیر نوع بشر شده و می شود به علت جدائی و بریدن از یکدیگر و ابراز نفرت و دشمنی است و یگانه چاره محکم کردن روش دوستی و گره زدن بندهای ظاهراً پاره شده اتصال و اتحاد است.

دوستی و محبت به چه کار می آید؟

آیا تاکنون فکر کرده اید که دوستی و محبت که در عالم آفرینش در همه جا وجود دارد به چه کار می آید؟ چرا بین مادر و پدر و اولاد و بالعکس یا بین برادران و خواهران و زن و شوهر و غیره این دوستی و عاطفه ایجاد شده است؟ علت اساسی آن نگاهداری و توجه است که موجودات به وسیله این محبت رشد کنند اگر علاقه و محبت در بین نباشد رشد نمی کنند. وقتی شما در مزرعه تخم می پاشید و سبزی می شود خیلی خوشحال هستید، علفهای هرز را می کنید، آن را دوست می دارید و مسرورید در حالی که تمام این مزرعه را به خاطر شکم خود و انرژی خود می پرورانید.

محبت نسبت به خانواده

محبت نسبت به نزدیکان و خانواده جزء عمل خیر و وظیفه هر انسان وحدتی است. اگر شخص توانست در موقع ناراحتی ها و بروز تقصیر یا اشتباه یکی از افراد خانواده جلو خشم خود را گرفت و به جای خشم محبت و خوشروئی نشان داد به وحدت نزدیک شده است. خانواده شما از شما ایند و از شما انتظار محبت و مهر دارند. فرزند شما منتظر دوستی و لطف شما است. اگر از شما محبت نبیند، پس از کی بخواهد و از چه کسی توقع داشته باشد؟ چقدر زشت است که اولادی محبت از غیر ببیند و از پدر خود نبیند. چه تأثیر مخربی در ذهن و روحیه او باقی می گذارد. وظیفه اولاد هم آن است که با پدر محبت ورزد و وظیفه پدر آن است که به فرزند و عیال خدمت و مهربانی و کمک نماید.

از مظاهر محبت

وحدت برای محبت است. هر گاه متوجه شدید که کسی در منزل غذا ندارد و شما غذای آماده دارید او را سیر کنید که از بین نرود و از گرسنگی تلف نشود. اگر این شخص اولاد یا از خویشان شما باشد کمک واجبتر خواهد بود.

محبت به اولاد

اگر شما به اولاد خود محبت نداشته باشید اولاد درست بزرگ نمی شود. اگر خدا هم نسبت به مخلوق محبت نداشته باشد مخلوق رشد نمی کند و بزرگ نمی شود. در همه حیوانات و پرندگان و حشرات این محبت وجود دارد. یک گنجشک نسبت به لانه و دانه و بچه های خود محبت می ورزد. چرا؟ برای این که او هم پرتوی از انوار یزدانی است و عشقش از آن منبع بوجود آمده است.

اگر عشق نباشد شما دیگر مزرعه را آماده نمی کنید و تخم نمی پاشید. اگر عشق نباشد قرقاول بچه نمی گذارد. در این صورت جریان زندگی دنیا قطع می شود و وقتی قطع شد یزدان را چگونه می توان شناخت. پس همگی دست به دست هم داده و یک واحد و یکی شدند و یک وحدت را تشکیل دادند. آیا این امر درست نیست؟

محبت در همه چیز

چون مطلب فوق بسیار مهم و اساسی است جای آن دارد که در باره آن بیشتر موشکافی کنیم. ما حتی نسبت به نان محبت داریم و با علاقه آن را تهیه می کنیم و می خوریم و در بدن ما حول و تحویل می شود. زیرا عالم وحدت است. همین امر به سلسله مراتب ادامه دارد. یک پرتقال از خود خبر ندارد که چه کسی هسته او را کاشته و چه وقت روئیده و چه موقع تبدیل بدرخت گردیده، چه وقت رشد بیشتر کرده، گل داده و میوه داده است اصلاً اطلاعی ندارد. این میوه دارای انواع و اقسام عناصر و ویتامینهاست و به قدر خود دارای انرژی و روح است ولی شما که او را کاشته اید می دانید برای چه این کار را کرده اید. چگونه کشت نموده اید. چگونه آب داده اید و چگونه رشد کرده و بزرگ شده است.

یک حقیقت روشن

شما این مطلب را می دانید و به راز پرورش و وجود آن پرتقال واقفید در حالی که خود او نمی داند برای چه به وجود آمده و از خود بی خبر است. خیال می کند خودبه خود روئیده و خالق ندارد. شما هم نسبت به خالق خود خیلی کوچکتر و ناچیزترید از یک پرتقال نسبت به شما. این امر، هم علت انکار و شک مادیون را نشان می دهد و هم جبر و سرنوشت را روشن می کند. زیرا پرتقال بدون اختیار خویش به وجود آمده و فایده وجودی خود را نمی داند. همین طور سلسله مراتب مطلب در عالم لایتناهی ادامه دارد.

بشر خالق است یا نه؟

پس در ظاهر این طور است که ما بشر، خالق پرتقالیم زیرا بدست ما کاشته شده و آبیاری گردیده و در اثر توجه ما ثمر داده است ولی در اصل که فکر کنیم خالق آن نیستیم. خالق کل همه چیز، یزدان است. ولی در ظاهر امر، ما بشر، این کار را کرده ایم. سلسله مراتبی در این کار هست که به خواست یزدان توسط وحدت روشن شده و می شود.

حقایقی که از پرتقال فهمیده می شود

پرتقال که در بالا به عنوان مثال گفته شد ظاهراً یک جسم محدود سربسته بنظر می رسد. هسته ای که در داخل پرتقال قرار دارد اگر بتواند فکر کند می بیند محدود است و در محفظه ای قرار دارد همان طور که شما بشر در کره

زمین اتمسفر و هوا و پوسته زیرین و بالا دارید. آن هسته به وسیله چندین پوسته به محیط پرتقال وصل می شود اما محدودیت آن به قسمت بیرونی پرتقال تمام نمی گردد زیرا بعد از پوست روئی، پرتقال وصل است به جو کره زمین و جو هم به عالم متصل است تا آنجا که فکر شما قدرت پیش رفتن دارد.

نامحدودی بشر

بشر هم همین طور است. اگر کره زمین را تنها و منفرد بررسی کنیم بشر محدود است به آن کره ولی چون کره بوسیله فضا به تمام عالم مربوط است پس محدود نخواهد بود و به تمام عالم وجود اتصال دارد. بشر با تمام محدودیت خود می تواند به وجود کل عالم لایتناهی و یزدان معترف شود. چرا؟ برای این که وقتی نمونه را دید مثل این است که همه را دیده. شما وقتی می خواهید گندم یا برنج بخرید یک مشت به عنوان نمونه به شما می دهند و همان کافی است زیرا مثل این است که صد خروار آن را دیده اید. می خواهید پارچه ای انتخاب کنید. تکه کوچکی از آن را می برید و نمونه می دهند. وقتی نمونه را دیدید مثل این است که اصل را دیده اید. هندوانه را می خرید و کارد به وسط آن می زنید و از رنگ آن به خوبی تمام هندوانه پی می برید.

نمونه گیری

این عمل را به اصطلاح امروز نمونه گیری می گویند. کارخانه ای یک میلیون تن کالای صنعتی برای دنیا درست کرده همه را به یکنفر ارائه نمی دهد. پس کالای او قابل رؤیت نیست اما اگر یک سانتیمتر از آن را به شما نشان دادند مثل این است که همه را دیده اید. آیا درست نیست؟

بنای صحیح بر درستی است

در دنیا هر امری واقع شود اگر صداقت در بین نباشد، خراب خواهد شد. بر عکس، درستی، کار را ترقی می دهد. آنهایی که کارشان دستخوش موفقیت می گردد و روز به روز پیشرفت می کنند به علت آن است که بنای کار را بر درستی و راستی و ارائه اصل بر طبق نمونه قرار داده اند.

رفتار صادقانه با یکدیگر

در کارها و همه امور باید با هم صدیق و راستگو و مهربان و صمیمی باشید تا کار شما رونق گیرد و موفقیت پیدا کنید. در یک کار، اگر با عده ای همراه و شریک هستید در نظر بگیرید که نباید به یکدیگر دروغ بگوئید و اگر هم متوجه وخامت آن نبوده و گفته اید، باید فوری جبران کنید که لطمه آن به خود شما و به کار شما عاید خواهد شد و پشیمانی سودی ندارد. بایستی با دوستان و همکاران خود طوری باشید که سوء ظن و بدبینی و بدخواهی نسبت به هم نداشته باشید. با دوستان صدیق باید چنان باشید که گویی روح و جسم و کالبد و رگ و ریشه شما یکی است و مثل آن باشد که همه یک بدن دارید.

اثر فراگیرنده خیانت

بعضی اشخاص خیانت را یک موضوع کوچک و محدود می بینند و اثر زیادی برای آن قائل نیستند. در حالی که خیانت اثر بسیار مهم و قدرت تخریبی بزرگ دارد و مثل آتشی است که در ساختمانی بیفتد. هر چند که آتش

سوزنده در ابتدا بسیار کوچک بوده اما همان آتش کوچک بزرگ و بزرگتر شده و تمام ساختمان را سوخته است. خیانت پشت کار را خم می کند و به ارکان آن لطمه می زند و آن را ضایع و خراب می سازد. در هر کار و هر عملی بایستی صادقانه بود. هر گاه در یک سازمان فردی از افراد خیانت کرد یا عمل او صادقانه نبود لطمه به تمام جزئیات و کلیات خواهد زد. عمل او مثل آتشی است که به یک نقطه از بدن گذارند. درست است که فقط یک قسمت کوچک از بدن را سوزانیده اما تمام بدن یکجا و یکباره متألم و متأثر می شود. بهمین ترتیب خیانت یک فرد تمام ارکان آن کار را می لرزاند و باید سعی کرد اصلاً خیانتی پیش نیاید. حال اگر از مؤسسين آن کار عمل خیانت آمیزی صادر شود حال جرقه ای را دارد که بر قلب فرود آید و قلب را بسوزاند.

آثار فراق

تأثیری که از مرگ دوستان و فراق یاران به انسان دست می دهد در اثر همین وصل و بریدن است. یک گربه یا یک مرغ کوچک که با انسان انس گیرد و بعد دور شود ایجاد تأثر می نماید. حتی دور شدن یک شیئی نیز که با آن انس گیرند ایجاد حزن می نماید. کسی که از این حقایق آگاه است آیا می داند که با عمل خود که از روی غفلت است ایجاد چه ناراحتی کرده است؟

قدر خود را بشناس

آیا قدر خویشتن را می دانی و اطلاع داری که چقدر در عالم خلقت زیبا و بدون نقص هستی؟ آیا می دانی که همین خواص کامل خلقتی تو است که مرا آنقدر بتو شیفته نموده است و دل مرا این طور به یغما برده؟ حال توجه ترا به این حقیقت جلب می کنم که این زیبایی و کمال خلقت را تو خود برای خویش نساخته ای بلکه عطیه ای است که بتو تفویض کرده اند و شکر این نعمت در آن است که این خصوصیت را موجب غرور خود نسازی بلکه همیشه این حقیقت را نصب العین قرار دهی که هر فردی از بشر که به این عالم می آید برای انجام وظیفه ای است که بر عهده او گذارده شده و مثل قطعه ای از ماشین جامعه است که باید تکلیف خود را در حدود استعداد خویش به جای آورد و برای انجام وظیفه لوازم و وسائل کامل به او داده اند و به شکرانه این وسیله باید تا آنجا که بتواند در راه بشریت خدمت کند. چون این نعمات از منبع وحدت به او داده شده وظیفه دارد که در راه وحدت خادم باشد و خود را به آن متصل و پیوند نماید تا با همکاری سایر افرادی که به همین منظور به دنیا آمده اند خدماتی به جهان انجام دهد. خدمت در راه گردش چرخهای جهان، در راه شکفتگی و زیبایی جهان، در راه رفاه مخلوقات، در طریق سعادت بشر، در راه مسرت و شادمانی و تسهیل شرایط حیات. این است وظیفه انسانیت و این است شکرانه نعماتی که در راه زندگی به اختیار تو گذارده اند. این علاقه ای که من به تو پیدا کرده ام نه به تو بلکه به سازنده و پدید آورنده تو است. در حقیقت دل مرا او برده و اوست که مرا فریفته. آن کسی که چنین آیتی ساخته و چنین گلی پرداخته و چنین رنگ آمیزی کرده است. حقیقت این است. فتبارک الله احسن الخالقین.

دوری خطا است

آیا می دانی که دوری کردن و بریدن که قصد آن را داری در حقیقت لطمه جبران ناپذیری است که هم به عقل و هم به دین می زنی؟ زیرا عقل در اثر وحدت با نیروی مشورت و فهم و تماس تقویت می گردد و وظیفه راهنمایی

خود را در زندگی بهتر انجام می دهد و لطمه به دین است زیرا بریدن و جدائی دین را ضعیف و نفوذ آن را سست می کند و به علت جدائی و دوری حقایق از دسترس دور می شود و نه تنها خود از این رنج خواهی برد بلکه کسانی هم که بایستی بدست تو هدایت شوند از این لطف الهی محروم خواهند گردید.

بنابراین همین عمل دوری و قصد بریدن که در فکرت پیدا شده و آن را خیلی ساده و کوچک تلقی می کنی گناه عظیمی است که در حق بشریت انجام گردیده است.

یک واحد، یک بشریت

اینک به سخن قرآن عزیز توجه کن که می فرماید: "من قتل نفساً بغير نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جمعياً و من احياها فکانما احيا الناس جمعياً (المائده 32)" "هر کسی که نفسی را بکشد بدون حق قصاص یا افساد کردن او در زمین مثل این است که همه مردم را کشته و هر کس که نفسی را حیات بخشد مانند آن است که همه مردم را زنده ساخته است."

آیا معنی آن را متوجهی؟ چطور می شود قتل یک نفر در حکم قتل تمام مردم و زنده کردن یک نفر مثل زنده کردن همه مردمان باشد؟ آیا چنین چیزی صحیح است؟ بلی درست است. برای این که عالم وحدت است. لطمه ای که به یک نفر برسد چون همه سهیم و متصل اند و پیوند دارند به همه رسیده و سودی که به یک نفر عاید می شود به همین دلیل عاید همگان است. مثل تکانی است که به نقطه ای از آب دریا داده شود که موج آن در سراسر دریا منتقل می گردد. حالا اگر همه این موج را درک نکنند دلیل غفلت و ناخود آگاهی است. آنها که آگاهند آنها خوب می دانند و می فهمند و از این رو است که از این بریدن ها رنج می برند.

سیر تصاعدی حقیقت

به علاوه وقتی که رشته هدایت از طریق تو توسعه یابد و تو در عالم صفای خود آن را به دیگران برسانی و آن هم به دیگران و این سیر تصاعدی مانند شاخها و برگهای یک درخت پاکیزه پیش رود و توسعه یابد به زودی شاخه های آن در زمین و جو هوا گسترده خواهد شد و به همه خواهد رسید. پس قبول کن وقتی در تو استعداد این هست که سخن حق را به همه برسانی و افراد بیشمار از دهان و قلم تو سود برند ولی تو این رشته را ببری و قطع کنی چه لطمه بزرگی بخود و دیگران زده ای و چگونه تخم درخت حقیقت را که باید جنگلی عظیم برویاند زیر پا له کرده و از بین برده ای.

جدا کردن جان از جانان

این عمل در واقع حکم آن است که جان را از جانان جدا می کنی. می دانی مقصود چیست؟ جانان به معنی روح کلی عالم است که بر تمام کائنات محیط است و تفکیک ناپذیر و بدون خلاء و جدا نشدنی و یک پارچه است. وقتی این روح در موجودات و مخلوقات و اشیاء عمل کند، در هر جا وظیفه جدا می یابد. در نزد تو و من نیز تجلی دارد که نام آن جان است. آیا تو می دانی که با بریدن خود جان خویش را از جانان می خواهی جدا سازی؟ اما در حقیقت بدان که چون روح جدائی ناپذیر است هرگز موفق نخواهی شد خویشتن را جدا سازی و اتصال خدشه ای نخواهد یافت و این کار محال است.

بار مسئولیت به نسبت نعمت

آیا می دانی که شخص هر چه خوبتر و زیباتر و مکمل تر باشد موظف تر است که بیشتر مهر و محبت بورزد و دوستی چنین شخصی بسیار زینده تر و عالیتر است؟ این مردمان خوشبخت به شکرانه نعمتی که از خداوند دریافت داشته اند وظیفه دارند شکر نعمت را بیشتر بگذارند و شکرگزاری هم، جز ابراز لطف و محبت و دوستی نیست. اما تو که از موهبتهای یزدانی سخت برخورداری به جای اتصال، دل را از دلبر به خیال می خواهی سوا کنی در صورتی که قادر به چنین کاری نیستی.

نعمت بزرگ یزدانی

علاقه ای که من به وجود تو دارم تنها یک علاقه ساده مربوط به اتصال موجودات به یکدیگر نیست بلکه نشانه های نعمت یزدانی است که در تو هست و مزایائی که عالم خلقت در وجودت قرار داده، مرا به سوی تو می کشاند. این آواز دلکش و دلنشین تو که بلبلان را از نغمه خوانی پشیمان می کند، این آغوش گرم محبت تو که روح نوینی در عروق من می دمد، این چهره دلنشین تو و لبانی که کلمات مهر از آن خارج می شود عشقی بوجود آورده است که با ارزشهای دنیایی نمی توان برای آن بهائی معین نمود.

رحمت خداوند

در محفلی که وحدت حکفرماست رحمت خداوند شامل حال عموم است و اختصاص به فرد ندارد. هر قانونی که بیان گردیده شامل مرد و زن است و از لحاظ برخوردای از حقوق انسانیت بین آنها مساوات برقرار است.

نظر انفرادی ناشایسته چیست؟

نظر انفرادی غیر مطلوب و ناشایسته ممکن است هم در مادیات و هم در معنویات باشد. خواستن مقام و دنبال آن رفتن نیز مشمول همین قاعده است. مقصود از نظر مادی سوء استفاده از کار و مقام و وضعیتی که دارد و سوء استفاده مالی است در هر مرحله و هر مقام و هر درجه و رتبه ای که هست. مادیات برای اداره زندگی بد نیست و بایستی باشد اما سوء استفاده کردن از مال غیر و از وضعیت دیگران ناستوده است.

انواع سوء استفاده

مثلاً هر گاه رئیس اداره از حقوق خود استفاده کند آن را استفاده مشروع می نامند ولی اگر از مال دولت یا غیر استفاده کند آن را سوء استفاده نام می گذارند. این استفاده منحصر به مادیات نیست منظور هر نوع سوء استفاده است. آنچه برای یک شخص معین شده متعلق به اوست و غیر از آن مربوط به او نیست و بهره بردن از آن خلاف است. اگر کسی از وقت فروخته شده به دیگران به نفع خود استفاده و کمتر کار کرد سوء استفاده کرده و یا در اداره کاری به نفع خویش انجام دهد خلاف است. مقصود این است که از امری که انجام آن بوی محول گردیده نباید سوء استفاده کند. اگر همه افراد بشر بیاموزند، از امری که به آنها محول شده سوء استفاده نکنند بسیار خوبست. هر گاه در کار اختلاف حساب پیدا شد باید راه صحیح آن را جستجو کرد و یافت. اگر آن را همچنان بی قید رها کردی و به تصور درست نشدن متعذر شدی، صحیح نیست و سوء استفاده به شمار می رود.

رضای خدا در چیست ؟

ای کسانی که این سخن را می خوانید ، هر کس و هر کجا هستید این حقیقت را بدانید که رضای یزدان در دوستی و محبت است و خشم خداوند در بریدن و جدائی است. هر قدمی که شخص از طریق مشروع در راه مهر و انسانیت بردارد یزدان را خشنود ساخته و هر قدمی که در قهر و جور و جدائی بگذارد خدا را از خویش رنجانده است. علت آن کاملاً روشن و واضح است زیرا عالم وحدت است و چون وحدت طبیعی است باید همه موجودات در راه درک و توسعه آن بکوشند و هر چه در این راه پیش روند خدمت واقعی کرده اند و هر قدمی که بر ضد بردارند به آن لطمه زده اند. محبت امر پروردگار است. آیا می خواهی با لطمه زدن به قانون آن، بر ضد خدا قیام کنی؟

راه های خلاف

حال که حقیقت این چنین است چرا گره به ابرو می اندازی و بر خلاف آئین محبت رفتار می کنی؟ اگر این اعمال از راه کرشمه و ناز و غمزه و فروعات مادی و معنوی آن است بدان که ناز و کرشمه هم جا دارد و نایستی به جا و بی جا همیشه آن را به کار برد. ممکن است معشوق از راه بازار گرمی و توجه دادن عاشق به ناز متوسل شود، اما نمی داند که انجام همیشگی این کار سبب می شود که با این عمل خویش عاشق را مایوس می کند. رفتاری هم که یک دوست با دوست در اثر غفلت به صورت ناز انجام دهد همین اثر را در روح او دارد. البته ناز و کرشمه ای که به جا و درست باشد جزء مقررات زندگی و در جای خود لازم و واجب است.

دقت در راه حق

توجه در نگاهداری دوستی باید چنان دقیق باشد که گوئی در حین راه رفتن از روی غفلت و ندانستن مورچه ها را در زیر پای خود از بین می بری. ممکن است انسان به خاطر عدم توجه، چنین عملی مرتکب شود ولی انسان عاقل و پاک طینت کسی است که مراقب باشد از او کوچکترین آزاری به هیچ مخلوقی نرسد. آن کسی هم که ندانسته با جدائی و بریدن، دل دوست را می شکند، غفلت او مانند غفلت کسی است که در راه از روی موران می گذرد که نتیجه آن کشتن آن موجودات و مخلوقات الهی است. دوستی که دل دوست را می شکند آیا می داند که او را سخت آزرده است ؟ این سخن را فقط عاقلان درک می کنند.

عذر مسموع نیست

پس ای عزیز. دست از روش خطا و کج خلقی و قهر و دوری و جدائی که بهانه های آن در عالم حقیقت بسیار ناچیز و غیر مسموع است بردار و از این عمل نامیمون صرف نظر کن بلکه با اخلاق نیکو و کلمات پاکیزه و محبت آمیز و آداب خوش در قلب شکستگان نفوذ نمای و دل افتادگان را بدست آور و بدان که اگر صفا داشته باشی و مقدر هم چنین حکم کند نتیجه مطلوبی خواهی گرفت. این هم درس و پند و راهنمایی بود برای نوجوانان که بایستی هوشیار باشند و آن را به کار بندند.